

تحلیل و تأویل پلورالیزم^۱

در حوزه مباحث علوم اجتماعی، مفاهیم، مصداق‌های واحد ندارند، به دلیل این که گفتمان‌های مفهومی در ظرف‌های زمان، تاریخ و تجارب انسان‌ها عینیت پیدا می‌کنند؛ بنا براین تحت تأثیر همان افق‌هایی می‌باشند که در آنجا تکوین یافته‌اند. با توجه به همین ظرافت است که رخداد‌های اجتماعی "تیین" نمی‌شوند؛ بلکه "تفسیر" و "تأویل" می‌گردند و از آنجا که پدیده‌های اجتماعی ساکن و ایستا نیستند، تغییر، تحول و پویایی ویژه‌گی‌های مهم آنها را تشکیل می‌دهند. فهم و تفسیر از آنها نیز نباید در قالب روایت‌های جامد باقی بمانند، بلکه تحول و تطور یکی از شاخصه‌های عمده آنها به شمار می‌رود. واقعیت اینست که گفتمان‌ها و مفاهیم قبل از ما در ظرف‌های تاریخ، فرهنگ، تجربه و خرد همان زمان‌ها ارائه شده‌اند، اگر قرار باشد ما فهم مبتنی بر روایت‌های پیش از زمان ما را اساس قرار بدهیم، با مشکل جدی مواجه خواهیم شد و آن ناهم‌زمانی و ناهم‌زمانی با مفاهیم عصر خواهد بود، برای حل این مشکل و دستیابی به فهم آن معناها می‌باید در تناسب با افق‌های مفهومی و تجربه‌های خودمان و با توجه به فرهنگ حاضر و سطح خرد موجود، تفسیر ارائه نماییم و به قرائت آن‌ها پردازیم. توجه نمایید: اگر عطری که بوی مخصوص به خود را دارد به صد نفر داده شود؛ تا در مورد اظهار نظر نمایند، بدون تردید، دید، احساس و واکنش همگان از یکدیگر متفاوت خواهند بود، برداشت از مقوله‌های اجتماعی و فرهنگی نیز چنین است، نخست این که تأثیرشان بالای انسان‌ها یک سان نخواهد بود، دوم هیچ‌گاهی "دریافت" انسان‌ها شبیه و مانند هم نیستند، به جهت اینکه تفکر هر انسان در یک تجربه و در یک افق فرهنگی و برداشت مخصوص به خود سیر می‌کند، بنا براین طبق برداشت خود مقوله‌ها را تفسیر می‌کنند؛ از این رو این مطرح می‌شود که همه پدیده‌های اجتماعی برای این که فهم شوند، می‌باید تأویل گردند.

تأویل چیست؟

تأویل آشکار نمودن و عریان کردن معانی از لفاف و پوشیدگی است، برای فهم گفتمان پلورالیزم به عنوان یکی از مقوله‌های اجتماعی و فکری، بایستی از همین زاویه (تحلیلی و تأویل) نگاه شود، زیرا مفاهیمی از این دست، هیچ‌گاهی از طریق تجربه‌های فرا تاریخی و فرا اجتماعی به وقوع نپیوسته‌اند و از صورت و گوهرهای جاودان بر خوردار نیستند. آیا همان تجربه‌ها و دریافت‌هایی که در یونان باستان و دوران رنسانس وجود داشته‌اند، همانند آن‌ها در عصر حاضر هم وجود دارند؟

پاسخ منفی است، انسان‌های عصر حاضر با توجه به ظرف‌های متنوع تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و متناسب با دید، تجربه و افق اندیشوی شان، از برداشت‌هایی متنوع و متکثر بر خوردار اند.

^۱ این گفتار در قالب سخنرانی در سال ۱۳۸۵ برای جمعی از فرهنگیان و دانشجویان در مرکز فرهنگی وفاق در کابل ارائه شده است. پس از آن متن آن، از نوار پیاده گردید و پس از ویرایش، از طریق بعضی از رسانه‌ها از جمله "مجله عدالت" و "رزنامه آرمان ملی" بازتاب یافته است.

به همین جهت است که در حوزه های علوم انسانی برای "فهم" برای هرمنوتیک جایگاه رفیع به وجود آمده است، جایگاهی که شاخص عمده آن این زمانی کردن تفسیر ما از مقوله های فکری و اجتماعی است. من برای تلطیف فضای بحث، به شعری از مولانای بزرگ بلخ استناد می کنم، او مطرح می کند که:

روبه گورستان دمی خاموش نشین	آن خموشان سـخنگو را بین
لیک اگر یک رنگ بینی خاک شان	نیست یکسان حالت چالاک شان
شحم و لحم زندگان یکسان بود	آن یکی غمگین دگر شادان بود

مولانا در این ابیات گفته است که اگر ظاهر، حکایت از یک رنگی داشته باشد، اما حالات درونی و باطنی نایکسان و متنوع است. "آن یکی غمگین دگر شادان بود"، چرا؟ برای اینکه کیفیت دنیای درون شان از همدیگر فرق دارند، به همین جهت است که در حوزه مباحث اجتماعی، هر انسان حق دارد، دنیای درون خودش را داشته باشد، مانند این که هر انسان حق دارد طبق سلیقه خودش لباس بپوشد، برنای ذایقه خودش غذایی بخورد و کسی دیگر حق ندارد او را از آن باز دارد. و اما در مورد پلورالیزم

معنای لغوی پلورالیزم، کثرت گرایی یا چند گرایی است، این واژه لاتینی است که معنای متمایل به کثرت را می رساند و از "پلورالیس" مشتق شده است. مفهومی که در دوران باستان هم وجود داشته، به گونه مثال در یونان قدیم هرچند فلسفه و سیاست بیشتر به سوی وحدت گرایی متمایل بوده است، اما در مقابل فیلسوفانی هم بوده اند که به کثرت گرایی تمایل داشته اند. به گونه مثال وقتی "هراکلیت" اصل ماده حیات را آتش و عنصر واحد قلمداد می کرد، در برابر اش "امپیدوکلوس" چهار عنصر خاک و آب و باد و آتش را به عنوان مواد اصلی حیات تلقی می نمود.

در نظام های سیاسی دوران یونان باستان که اوج اندیشه و فلسفه بود، پلورالیزم چندان زمینه برای تجدید حیات خود پیدا کرده نتوانست.

در روم نیز با پذیرش دین مسیح از طرف کنستانتین امپراتور آن سرزمین، طرح این بود که وحدت نظام سیاسی اصل قرار گیرد و در نظام بالا هم همان مفهوم متافیزیکی و احد منظور نظر باشد، ولی در مقابل، برخی مکاتب فلسفی و اخلاقی برای خدشه دار کردن این دیدگاه مانند شکاکيون، کلیيون، اپیکوريان عرض وجود کردند که نظرگاه شان پلورالستيک، ایجاد "شک" و اثبات ناقص بودن فهم انسان را به چنگ آوردن کل "حقیقت" بود، آنان تلاش می کردند که نظام و احدی را که در زمین در محور یک فرد و در عالم بالا در محور مقوله واحد متافیزیکی می چرخید، زیر پرسش ببرند.

یکی از جنبه های مهم این مکاتب شک آلود، مبارزه با جبر گرایی بود، زیرا وقتی بحث یک سان سازی در جامعه مطرح باشد، نوعی جبر را با خود دارد و آن اختیاری را که انسان ها صاحب باشند کم رنگ می نماید.

بعد از دوران باستان، دوران قرون وسطی است که هزار سال ادامه داشته و در آن دوران کلیسا در هماهنگی با نهاد سلطنت و فیودالیزم، مثلی را به وجود آورده بود که تفتیش عقاید حاکمیت فضای اسکولاستیک شاخص عمده آن را تشکیل می داد.

در آن وضعیت حق نقد و مخالفت با کلیسا نه تنها از انسان ها سلب گردیده بود که مجازات متنوع تا سرحد مرگ را نیز در پی داشت، بنا بر همین وضع بود که پلورالیزم در این دوره هیچ گاهی تحمل نشد و فرصت دگر اندیشی بیرون از دایره کلیسا نیز به هیچ صورتی به وجود آمده نتوانست.

در جهان اسلام هم سرنوشت اندوهباری برای آزادی فکر، که از جنبه های مهم پلورالیزم شمرده می شود، وجود داشت، در دوران های خلافت بنی امیه، بنی عباس و امثال آن ها، برای حرکت های خرد گرایانه محدودیت ها و چالش های جدی بر سر راه بود. جریان های فلسفی و کلامی خرد گرایانه که چند و چون هایی در حوزه های مباحث اعتقادی مطرح می کردند نه تنها با دشواری و محدودیت مواجه می شدند که با شدت سرکوب می گردیدند و در عوض برخی از مکتب های فقهی و حدیثی که ترویج کنند

گان جدی تقویت روحیهٔ تعبد و تقلید بوده اند زمینه های گسترش پیدا می کردند و حرکت های انتقادی و عقل گرایانه را تحت نام های ارتداد، رفض و زندیقی گری و ... تحت فشار قرار می دادند، اما با آنهم پس از سقوط دستگاه های اموی و عباسی در جاهایی که فشار اقتدار نظام های مرکزی خلافت ضعیف بوده اند، حرکت های عقل گرایانه رشد کرده و گسترش یافته اند، به عنوان مثال در حوزهٔ شرق مانند: خراسان، چهره های بزرگی چون فارابی، البرونی، ابن سینا، عمر خیام، ذکریای رازی و در حوزهٔ شمال مانند: هسپانیا شخصیت های مانند ابن رشد و غیره قد برافراشتند که نه تنها آرا و اندیشه های خردگرایانهٔ شان در جهان اسلام، که برای متفکران غربی نیز، الهام بخش بوده اند.

در قرون وسطی در غرب با وجود این که تفتیش عقاید، وجدان های آزاد انسان ها را اذیت می کرد، چهره های جدی نیز عرض اندام کرده بودند و مخالفت صریح شان را در برابر نظام معرفتی واحد آن دوران ابراز می کردند، یکی از این چهره ها "ویلیام اوکام" بود که حتی منطوق او را در برابر نظام کلیسا به نام "تیغ منطوق اوکام" یاد می کردند، یعنی مانند تیغی برای دریدن پرده های ظلمانی فضای کلیسا.

اوکام مطرح کرده بود که ایدهٔ کثرت جهان، یک چیز واقعی است، وقتی "کثرت" واقعیت انکار ناپذیر عالم است، چرا ما همه چیز را در محور واحدی قرار دهیم؟، همچنان وی سلسلهٔ مراتبی را که در نظام کلیسایی وجود داشت، نقد و نفی می نمود و مطرح می کرد که در نظام کلیسایی، بایستی فضای دموکراتیک و برابری وجود آورده شود، به این معنی که آن ساختار مخروطی که سلسله مراتبی است، باید شکسته شود و به یک دایره مبدل گردد که در آن همه انسان ها دارای حقوق برابر و انتخاب مساویانه باشند. اوکام یکی از کسانی بود که توانست فضا را برای اندیشمندان دیگر تا اندازه یی باز کند، در آن هنگام پروتستانتیزم در برابر اعتقادات حاکم کلیسایی مطرح کرد که: قضاوت فردی است و هر انسان می تواند رابطهٔ را با خدا به صورت فردی برقرار کند، مجاز است که هم از تجربه های خاص معنوی و نیز از قضاوت فردی ویژهٔ مربوط به خود برخوردار باشند.

پروتستانتیزم با داعیهٔ عبور از دکماتیزم کلیسایی که زمینه را برای پلورالیزم هموار کرده بود، با مقاومت و مخالفت های خشونت گرایانهٔ کاتولیک ها نیز مواجه گردید؛ قتل عام های بزرگ، جنگ های طولانی در آلمان و قتل عام های مانند سنت بار تلمه در فرانسه باعث شدند که جوامع متعدد غربی به این نتیجه برسند که: هیچ روش مذهبی از هیچ روش دیگری برتری ندارد و بهترین گزینه این خواهد بود که بردباری، شکیبایی و تحمل، فرهنگ اجتماعی را شکل بدهد و احتوا کند، این تمایل فضای آزادی علم از پیش فرض های کلیسایی را نیز پدید آورد که دگم حقیقت واحد مذهبی را در برابر پرسش قرار داد و زمینهٔ تعدد حقیقت مذهبی را به وجود آورد، اگر در گذشته عنوان می شد که حقیقت واحد است و همه بایستی در مسیر همین خط واحد حرکت کنند، ولی پس از آن طرحی به وجود آمد که حقیقت واحد نیست بلکه هر مجموعهٔ می تواند که ایمان به حقیقتی داشته باشد و همچنان در پرتو گفتگو یکدیگر را تحمل کنند.

این ها زمینه هایی بود که گام به گام برای دموکراتیک کردن اندیشیدن کمک کرده است، آزادی و خود مختاری علم از پیش داوری های کلیسا جریان دیگری را نیز به وجود آورد که موسوم به خردگرایی یا راسیونالیزم است. تحولات ذکر شده، ضربه های جدی را بر فضای وحدت گرایانه یی که به گونهٔ ازمایی اعمال می شد وارد کردند، روندی که زمینه را برای رشد فضای جدید پلورالستیک به وجود آورد.

مسئلهٔ دیگر که به توسعهٔ پلورالیزم کمک کرد اندیشه های شک آورانهٔ دکارت بود، دکارت مطرح کرد که: "من می اندیشم پس من هستم"، این "من می اندیشم" به این معناست که همه انسان ها قابلیت آن را دارند که بیندیشند و در رابطه با بودن خود فکر کنند، این سخن دکارت حاکی از اندیشیدن متنوع و برهم زدن کلیشه های یک سان اندیشی است.

دانشمندان دیگری چون فرانسس بیکن و دیگران هم که ظهور کردند از اندیشه های افلاطونی عبور نموده از روش های استقرایی به دفاع برخاستند. به همین سان چهره هایی چون ویلیام جیمز و برتراند راسل بر تقویت دیدگاه کثرت گرایی اثر گذاشتند و چهره

های دیگری از جمله نلسون گودمن که کتابی به نام "راه‌های ساخت جهان" دارد، پلورالیزم را تیوریزه کردند و والتر واتسن نیز با نوشتن کتاب "بنیان‌های پلورالیزم نو" این مفهوم را شرح کرده و توضیح نموده است.

از شخصیت‌های مطرح در این زمینه می‌توان از پروفیسور جان هیک نام برد، او از تئوریسن‌های نامدار پلورالیزم دینی است. وی عنوان کرده است که: "نباید هیچ دینی ادعا کند که کل حقیقت در دست در اختیارش قرار دارد و دیگران از آن محروم‌اند، بلکه اضلاع متعدد حقیقت پیش‌همه است و همه باید با یک دیگر سازش و مفاهمه داشته باشند و در رابطه با این که ادعا کنند که تمام حقیقت در نزد آن‌هاست، هیچ‌گاه خوشونت نکنند".

وی تأکید کرده است که: همه به اصل دین که "تحول شخصیت انسان" هاست بیندیشند و مناسک و راهکارهای ظاهری در هر دین را به عنوان تفاوت بپذیرند، در غیر آن اگر هر کسی ادعای مالکیت حقیقت را نماید، اختلاف، ادامه پیدا خواهد کرد. پلورالیزم چند چیز را تأیید می‌کند:

۱. پذیرش تفاوت‌ها بر اساس تفسیرهای متنوع انسان‌ها، زیرا اگر حقیقتی مانند آب زلال وجود داشته باشد، ولی چنانچه برداشت‌های ما از این حقیقت یک‌سان نیست، هیچ‌کس تقصیر ندارد، بلکه تفسیرهای گوناگون بر بنای تجربیات مختلف است که تفاوت‌ها را به وجود می‌آورد و به همین اساس است که باید بر مبنای این تفاوت‌ها، دیالوگ و گفتگو صورت بپذیرد و زمینه آزادی فکر محدود نشود.

۲. پلورالیزم بر این نکته صحه می‌گذارد که تفکر حق هر انسان است. انسان موجود متفکر است و حق دارد که بیندیشد، بنا بر این همه انسان‌ها حق دارند دنیای خود را نیز بسازند.

۳. پلورالیزم تفسیر حقیقت را متکثر می‌داند، به این معنی که هر انسان متناسب با ظرفیت و قابلیت خود پدیده را فهم می‌کند و فراتر از ظرفیت خود نمی‌تواند به عمق معنی دست پیدا نماید.

۴. پلورالیزم یکی از سرچشمه‌های دموکراسی است، تا دیروز که نظام‌های استبدادی از رهگذر اعمال زور یا به صورت موروثی به تصاحب اشخاص در می‌آمدند و مردم حق مشارکت در مدیریت سرنوشت خود را نداشتند اما پلورالیزم با صحه گذاشتن به دموکراسی، انتخابات و رقابت انسان‌ها در مصاف دموکراتیک برای دستیابی به قدرت بر خود کامگی و تکروری پایان می‌بخشد.

تا اینجا مفاهیم فلسفی و سیر تاریخی پلورالیزم شرح گردید، اینک به جنبه‌های دیگر پلورالیزم می‌پردازم:

پلورالیزم انواع گوناگون دارد: پلورالیزم اجتماعی، پلورالیزم سیاسی، پلورالیزم اخلاقی و پلورالیزم دینی است که امروزه در میان اندیشمندان ادیان مختلف به بحث گرفته شده است.

پلورالیزم اجتماعی شامل پذیرش کثرت و تنوع در حوزه نهاد‌های مدنی، احزاب سیاسی، جمعیت‌ها و عقایدی است که ناظر بر مصالح ملی می‌باشند.

تأکید پلورالیزم اجتماعی بر مسایل یاد شده به این جهت است که تا از وحدت‌گرایی الزام آور عبور صورت بگیرد، از تمرکز قدرت جلوگیری شود و نیز استبداد دینی یا دولتی را که در جوامع وجود داشته باشد، بزداید. به شهادت تاریخ، دوران قرون وسطی در غرب و خلافت‌های اموی و عباسی و ... در شرق با تکیه بر استبداد دینی و دولتی، همه آزادی‌های انسان‌ها را محدود و مسلوب کرده بودند، وضعیت‌های خفقان آور به این دلیل به وجود آورده شده بود که در قالب الگوی وحدت‌گرایانه استبداد و اعمال قدرت به صورت متمرکز پایدار بماند.

عواملی هم که برای تمایلات پلورالستیک در حوزه اجتماعی اثر گذاشته بودند متعدد‌اند. یکی از آن‌ها جنگ‌های بیهوده بوده است که مردم و جوامع مختلف را به ستوه آورده بود، وقتی جامعه یا مجموعه‌ای از راه فشار و خشونت برای تحمیل آرا و اندیشه‌های شان بر مجموعه دیگر تلاش به خرج می‌دادند، زمینه‌های جدی نارضایتی و مقابله با آن را نیز دامن می‌زده است، آرزوی‌رهایی از

وضعیت های مبتنی بر الزام و اجبار عامل مهمی برای تشدید پلورالیزم اجتماعی بوده است که جلوه های متنوع از آن به مشاهده رسیده است .

عامل دیگری برای ایجاد زمینه های پلورالیزم اجتماعی همانا شبکه های ارتباطی رسانه های جمعی است که نه تنها در جهت ارتقا و غنای اطلاعات انسان ها مؤثر بوده، بلکه چشم داشت ها و انتظارات آن ها را نیز متحول کرده اند، این تحول باعث گردیده تا انسان ها نپندارند که تنها موجودات مکلف اند، بلکه به این نکته نیز ملتفت باشند که اگر از یک طرف مکلف اند، از جانب دیگر دارای حقوق هستند که باید هم در جامعه و نیز از جانب دولت رعایت و احترام گردند.

پلورالیزم فرهنگی، پلورالیزی است که بخش عمده از آن را آداب و رسوم اجتماعی تشکیل می دهد. این پلورالیزم توصیه می کند وقتی یک جامعه با احساس جمعی و زیبایی شناختی های تاریخی، افتخارات و ضمیر مشترک اجتماعی شان پدیده به نام فرهنگ درست کرده باشند، حق این را هم دارند که برای تغییر آن مجبور نباشند. پلورالیزم فرهنگی مجاز نمی داند که ما آداب و رسوم را که جزو فرهنگ یک جامعه است، مورد تهاجم قرار دهیم و برای جاگزینی آن ها اقداماتی را به کار ببریم، بهتر این خواهد بود که فرهنگ را در حوزه خرد جمعی که در متن اجتماعی به وجود آمده است احترام بگذاریم، همانگونه که انتظار داریم به فرهنگ ما احترام گذاشته شود، به فرهنگ های دیگران نیز نباید با دیده تحقیر نگریسته شود، در حقیقت پلورالیزم فرهنگی، نوعی تبیین تنوع فرهنگی هایی است که ادغام پذیر نمی باشند .

پلورالیزم اخلاقی نوع دیگری از پلورالیزم است که بیشتر در حوزه اخلاق مطرح است و نوعی نسبی گرایی را در ضوابط عام و جاودانه در حوزه اخلاق مطرح می کند، ولی پلورالیزم اخلاقی دارای معیار ثابت نیست، بلکه غلظت و رقت دارد که دو نوع آن از اهمیت بیشتر برخوردار است.

یکی رقیق است که بیشتر بر همکاری و تسامح زیست مسالمت آمیز اخلاق ها در حوزه فرهنگ را توصیه می کند و نوع دیگر که غلیظ است و از نوعی نسبی گرایی و سود انگاری جانب داری می کند و توجیحات خود را در جهت بی ثبات سازی موازین اخلاقی به کار می اندازد که جنبه های ثابت را دارند .

پلورالیزم نسبی گرایانه مورد نظر مانیست، بلکه با پلورالیزم اخلاقی معتدل است که می شود زمینه های رابطه های مسالمت آمیز و مبتنی بر احترام متقابل به وجود آورده شود .

پلورالیزم معرفتی نیز پلورالیزی است که جنبه های متنوع دارد، یا از اساس حقیقت واحد و جاودان را تأیید نمی کند یا اینکه مطرح می نماید که حقیقت نوعی حدس است یا اینکه می انگارد: از آنجا که شناخت ما در نقصان دائمی است بنا بر این به دست آوردن کامل حقیقت برای ما مقدور و میسر نیست .

رویکرد دیگر پلورالیزم معرفتی، تفکیک "بودن" از "نمودن" است. در این رویکرد مطرح می شود که "بود" وجود، عین "نمود" وجود نیست، بلکه میان آن دو تفاوت است و برداشت ما از "نمود" چیزی است که خود "بود" نیست، همچنان دخالت پیش زمینه ها و پیش فهم ها در ابعاد درک و فهم مایک برداشت هرمنوتیکی است که مورد توجه پلورالیزم معرفتی می باشد، به همین مناسب که تأیید می کند: فهم حقیقت، تأویل و تفسیر شود و هیچ گاهی زمینه را به وجود نیاوریم که موجب ادعای در اختیار قرار داشتن کل حقیقت در دست ما باشد. این تلقی می رساند که ما ظرفیت بخشی از معرفت در رابطه با حقیقت را در دست داریم و باید به دیگران نیز این حق را بدهیم که بهره از فهم حقیقت داشته باشند .

پلورالیزم دینی که از جنبه های مهم پلورالیزم است که در آن مطرح می شود که در میان ادیان کدام یکی بر حق است؟! کدام یکی ما را به سوی سعادت رهنمونی می کند؟! پیروان همه ادیان اعم از اسلام، مسیحی، یهودی، بودایی و غیره هم بشارت رستگاری را می دهند، اما این یک بحث نظری است و تنها با ادعای پیروان قناعت به وجود نمی آید. در این رابطه استدلال های گوناگون وجود دارد که ما مهم ترین آن را مطرح می کنیم :

استدلال انحصار گرایانه: عدهٔ چنین مطرح می‌کنند که دین ما یگانه دین برای تقرب به حقیقت است و دلیل خود را نیز بر مبنای قول پیامبران و پیشوایان دینی شان ارائه می‌کنند. اما اینکه کدام یک از ادیان بر حق و کدام دین ما را به سعادت می‌رساند، اختلاف های زیادی موجود است و به همین علت است که میان ادیان مختلف شاهد درگیری ها و خصومت های متعدد بوده و هستیم. اشکال انحصار گرایی در این است که زمینه های برخورد های قهر آمیز را دامن می‌زند.

استدلال شمول گرایانه: تفسیر شمول گرایانه مطرح می‌کند که "حقیقت نزد ماست، اما دیگران هم تا اندازهٔ شامل فیض الهی هستند ولی نه به صورت کامل مانند ما، اگر این ها به دایرهٔ ما بپیوندند و شامل گروه ما شوند، خداوند مهربان است و آنها را هدایت خواهد کرد"، در این نگرش مشاهده می‌شود که شمول گرا خود را بر حق می‌داند و دیگران را دعوت به معتقدات خود می‌نماید. منتقدان عنوان می‌کنند که هر دو استدلال نمی‌توانند، مبشر مسالمت در جوامع باشند. انحصار گرایی حقیقت را تنها در انحصار خود توجیه می‌کنند و شمول گرایی هم بیشترین حق را به خود اختصاص می‌دهد. این ها زمینه هایی را به وجود می‌آورند که مسالمت در جوامع تضمین شده نتواند. اما استدلال دیگر هم وجود دارد که مؤید رویکرد پلورالستیک در حوزهٔ بینش دینی است. درین مورد جان هیک مطرح می‌کند که: وقتی همهٔ انسان ها خود شان را به کُنه دین صادق بدانند، همهٔ شان اشتیاق رسیدن به حقیقت را دارند و همین که حقیقت متکثر و متنوع است، بنا بر این هیچ کس به خود حق ندهد که همه جانبه خود را حق و دیگران را باطل بدانند.

نگاه پلورالیستی شامل رویکرد هایی متنوع می‌باشد که اینک به آن ها اشاره می‌شود:

۱. گوهر دین با صدف آن نباید یک سان پنداشته شود، به این معنی که اصالت در گوهر است و آموزه ها، مناسک، آداب و شعایر مانند صدف هاینده، بنا بر این اگر ما به حقیقت به دین چنگ بزنیم، باید به گوهر دین پا بند باشیم و اگر در شعایر اختلاف داریم، نباید یک دیگر را تخطئه نماییم، زیرا با گوهر دین است که زمینه های تحول شخصیت انسان ها و بهداشت روان آنها شکل می‌گیرد و توسعه می‌یابد.

۲. تجربه های دینی باز تاب یک سان و مشابه در ظرف های با ظرفیت های متنوع و ناهمانند را ندارند، با این تفسیر که پیام دینی که دارای گوهر قدسی است، در ظرف وجود انسان ها و فرهنگ ها بازتاب یکسان ندارد و متنوع است، بنا بر این باید به تنوع حقیقت صحنه گذاشت و باور داشت.

۳. دین را بایستی از بحث های مجرد و انتزاعی کلامی به حوزه های انسان مدارانه آورد و به عنوان راهنمای عمل نیکو از آن الهام گرفت.

۴- پیام الهی در کنه و گوهر یکسان است، اختلاف های موجود ناشی از تحلیل و تفسیر ماست، بنا بر این تأویل ها، پیش فرض ها و ساختار های معرفتی ما که بر روح و معنای دین پرده افکنده است، نباید زمینه های عناد و اختصام را بوجود آورد، بلکه بپذیریم که پیام دین، برداشت های متنوعی را اختیار کرده است.

۵. ادیان حاوی دلایلی هستند که یکدیگر را بر می‌تابند، یعنی بیشترین اهداف این هاینده که دین برای سعادت و هدایت، گسترش مهربانی و محبت، و داد و تعاون انسان عرضه شده است. همهٔ این ها دلایل مشترک همهٔ ادیان اند، پس باید دلایل مشترک و نقاط توافق ادیان را اساس کار خود قرار دهیم نه محور های اختلاف بر انگیز را.

پروفیسور جان هیک آنگاه که به تقاضای موسسهٔ گفتگوی ادیان در ایران حضور بهم رسانده بود و دیدگاه های خود را بیان می‌کرد، برای زدودن آثار تخاصم میان ادیان، دلایلی را ارائه کرد که مبین اساسات پلورالیسم دینی است:

۱. ۹۹ در صد از انسان هایی که به دین خاص خود معتقد اند و به محل تولد خود وابسته اند و دین خود را هم مانند فرهنگ و زبان و سایر چیز های دیگر به ارث گرفته اند، وقتی کسی چیزی را به ارث گرفته باشد به چه دلیل با کسی دیگری که چیز دیگری را به ارث برده، تخاصم کند؟

۲. همه انسان ها در زندگی به خاطر ترقی و رسیدن به تعالی کوشش می کنند، ولی این کوشش ها نتیجه یکسان به بار نمی آورند، در رابطه با تحری حقیقت نیز چنین است، بنا بر این اصل بحث، تمسک به روح دین است .

۳. اگر مطرح کنیم که حقیقت از آن ماست، این حقی است که همه انسان ها می خواهند به خود بدهند و همین ادعا را کنند و حقیقت را از خود بدانند ، ولی به چنگ گرفتن حقیقت مشکل را حل نمی کند، در ثانی وقتی ما چنین ادعا را داشته باشیم، در واقع دیگران را نسبت به خود فروتر احساس می کنیم و آنها نیز همین گنه می انگارند، بهتر آنست که با هم گفتگو داشته و یکدیگر را تحمل نموده و بپذیریم .

۴. حقیقت مطلق میان ادیان مشترک است، به گونه مثال توماس اکویناس از متفکران بزرگ مسیحیت گفته است که "خداوند فراتر از آنست که عقل ما به آن برسد"، و خواجه عبدالله انصاری نیز گفته است که "تو فراتر از آنی که عقل ما به آن برسد"، بنا بر این سخن خواجه عبدالله انصاری با اکویناس همانند است . پس چرا سخنان مشترک را اصل قرار ندهیم که افتراقات را مطرح نماییم ؟

نتیجه :

پلورالیزم از چند چیز حکایت می کند :

۱. انسان ها حق دارند تفکر کنند و بیندیشند و باید این عملیه (تفکر) آزاد باشد .
۲. از اینکه اجبار، الزام ، جزم گرایی و مطلق اندیشی سد راه فهم صحیح حقیقت می شوند، نباید محلی از اعراب داشته باشند،
۳. حقیقت تأویل پذیر است و از پنجره تفسیر به آن نگریسته شود .
۴. از آنجا که انسان موجود آزاد و مختار است، بنا بر این هیچکس حق تحمیل آرا و نظریات خود را بر دیگران ندارد .
۵. برای تحمل افکار و عقاید دیگران باید شکبیا باشیم .
۶. دیالوگ و گفتگوی صبورانه برای مفاهمه که از اهداف پلورالیزم است بایستی جدی گرفته شوند .
۷. در حوزه های فکری با یکدیگر بر خورد مسالمت آمیز داشته باشیم و از خشونت احتراز نماییم .
۸. با یکدیگر نگاه مدنی داشته باشیم تا این نگاه مدنی ، بر خورد های دموکراتیک و عقلانی را ریشه دار بسازد .
۹. پلورالیزم با نسبی گرایی یکسان پنداشته نشود، زیرا در پلورالیزم بیشتر مشترکات قابل قبول اند هر چند تفاوت هایی هم وجود دارند، ولی در نسبی گرایی اغلب بر تفاوت ها توجه جدی است، تا بر وفاق. اکنون باید دید آیا می توان در افغانستان هم دیدگاه پلورالستیک را مطرح کرد ؟.

بلی، به نظر من باید افغانستان به سوی یک روند پلورالستیک گرایش داشته باشد زیرا :

۱. ساختار اجتماعی در افغانستان پلورال است، نژادها ، مذاهب، زبان ها ، اقوام و گرایش های متکثر همه و همه دال بر این که تنوع در عرصه هایی مختلف مورد توجه قرار گیرد و به جای قالب های یکسان انگارانه، بایستی فضای شکل، گیری بهتر و توسعه فضای پلورال مدنی را برای تغییرات و تحولات مثبت اجتماعی اساس کار قرار داد .
۲. از آنجا که افغانستان تجربه های اندوهبار جنگ های خونین ایده لوژیک، سیاسی، قومی و غیره را پشت سر گذاشته است، برای نهادینه کردن فضای مسالمت، گسترش فرهنگ زیست با همی ایجاب می کند تفسیر های یکدیگر را احترام بگذاریم و در مسالمت با یکدیگر به سر بریم .
۳. جزم گرایی و خرد ستیزی زمینه های جدی استبداد سیاسی و توسعه نیافتگی اجتماعی و اقتصادی را به وجود آورده است، برای گام گذاشتن های استوار به سوی مشارکت دموکراتیک و توسعه پایدار، راهی جز در پیش گرفتن مسیر پلورالیزم در حوزه های فرهنگی و اجتماعی جود ندارد .

۴. تاریخ افغانستان که اغلب تاریخ خود کامگی، خفقان و سلب آزادی های اساسی و حقوق انسانی مردم این سرزمین است، عوارض و پیامد های سوء را به بار آورده است، برای هرچه انسانی تر کردن چهره آن بایستی گام به گام به سوی احقاق حق آزادی زندگی، مکالمه و مفاهمه مردم برداشته شود.

۵. نیاز امروز افغانستان برای گفت و گو و سهم گیری در ساختن فضای نوین ملی مدنی بسیار جدی است، همه این ها زمینه های آن را فراهم می کند تا ما برای پلورالیزم در حوزه های مختلف دیدگاه های خوشبینانه تر داشته باشیم.

پلورالیزم شعار نیست بلکه عمل است که به عنوان یک پروسه باید در فضای فرهنگ خودی و بر اساس تجربیات نو اندیشانه ما شکوفا شود. محتاط باید بود که این جریان از راه ترجمه و از راه تقلید و الگو گیری های انتزاعی به بار نخواهد نشست، بلکه خلاقیت های برخاسته از نیاز های جامعه، بایستی تجربه متناسب با متن اجتماعی و ملی این سرزمین را توفیق بخشید.

برای بر آورده شدن این مأمول پیش نیازهایی را لازم داریم:

۱. تقویت فضای مدنی: بینش مان را مدنی بسازم، نهاد های مدنی را فعال نموده و تقویت نمایم و در مجموع گسترش فرهنگ مدنی را برای تعاملات اجتماعی توسعه بخشیده و گسترش دهیم.

۲. تقویت فضای خرد گرایانه: تفسیر های خرد گرایانه از جنبه های گوناگون زندگی اجتماعی، بویژه از انهماک جدی برای اصلاح بینش دینی در جهت تعمیم عقلانیت در حوزه های احساس، شناخت و عمل دینی ما مهم تلقی شود.

۳. تنظیم رویکرد های جمعی در مسیر توسعه، توسعه که اساس آن را توسعه انسانی و فرهنگی تشکیل بدهد.

۴. بهینه کردن فضای مردم سالاری، فضایی که آزادی های انسانی، حقوق اساسی، کرامت بشری شهروندان در پرتو برابری و عدالت اجتماعی پاس داشته شود و احترام گردد.

در غیر آن اگر این پیش نیاز ها زمینه سازی نشود و جدو جهد اساسی و فراگیری صورت نگیرد، دشوار خواهد بود که شاهد تجسم پلورالیزم در حیات ملی مان باشیم.